

اخیراً رفیق فریبرز سنجری در مصاحبه با رادیو همراه در روز دوشنبه ۲۷ آگوست ۲۰۱۲ در رابطه با الزامات و بستر اتحاد کمونیست ها با توجه به نشست اخیر کلن از جانب سازمان چریکهای فدائی خلق، دلایل این رفقا را برای عدم شرکت در این گردهم آئی و نشست بیان کردند که نمی توان به همین سادگی از آنها گذشت. البته اول قصد داشتم با تکیه بر دو سندی که نشست ارائه داد، جمع بندی از نقاط قوت و ضعف آن و همچنین اهداف و احتمالاً طرح پیشنهادهای مشخصی برای تدوین و عمیقتر کردن این پروسه تهیه کنم، که اولویت چیزی دیگری شد. این نوشته میتواند پیش درآمد و مقدمه ای محسوب شود که در آن خودبخود به شماری از توهمات کوچک و بزرگ موجود حول این نشست، پرداخته شده تا بدین ترتیب در آینده بتوان بطور مشخص تر در این زمینه همانندیشی کرد.

در هر صورت آنچه که این رفقا در طی این مصاحبه حول رد دعوت نامه مطرح کردند، تعریف درست و واقعیت این امر نیست و بیشتر به تقلا های بی ثمری میماند که تلاش دارد محتوا و دلایل اصلی و خطی را که بنیاد سازمانش بر آن استوار شده، در پوسته عوام پسند حق به جانبانه ای به نمایش بگذارد. در این مصاحبه رفقا یکبار مدعی می شوند که اصلاً پروسه اتحاد و وحدت ذهنی و عملی نیروهای مختلف کمونیستی و سوسیالیستی امکان پذیر نیست و «... تجربه نشون داده بود که جمع کردن یک نیرو هائی با افکار و تحلیل های این حد متفاوت و ناهمگون و مواضع سیاسی مختلف در زیر یک سقف نتیجه ای به بار نمی آورد.»

بار دیگر رفقا در جهان احتمالات فرضیه بافی کرده و طوری وانمود میسازند که گویا مشکل فقط در کم و کاستی ها و نداشت تدارک لازم و کافی نهفته است که اگر اصلاح شوند، مشکل این رفقا هم حل شده و «نتیجه اش احتمالاً ائتلاف انرژی و بد تر از اون ایجاد بدبینی هائی نسبت به اتحاد های واقعی» نیست و «تجربه نشون داده که جمع شدن با انگیزه وحدت و اتحاد اگر با تدارکات لازم و کافی به پیش بره و انجام بشه، به شکست» هم نمی انجامد و «علا هم پراکندگی کنونی رو تشدید» نمی کند. اینجا یکی از این دو ادعا محتوا و دیگری فرم و ظرف ارائه این مسئله است. این که کدام محتوا و کدام ظرف و فرم قضیه است در واقع مضمون این نوشته را تشکیل داده که برای پرهیز از پیش داوری باهم و با تکیه بر واقعیات، به گشت و گذاری در این مصاحبه به قصد جستجوی حقیقت این امر مشخص میپردازیم. قابل ذکر است که این تحلیلی بر نظریات رفیق سنجری به مثابه فرد نیست و در واقع سر سخن با سازمان چریکهای فدائی خلق است که این رفیق بارها در این مصاحبه از جانب آنها اعلام مواضع کرده است.

چفا یا شورای نگهبان

رفیق از همان اول مصاحبه کار را با محاکمه جنبش و فرار به جلو و زخم زبان زدن و نسق گیری آغاز میکند و این روند تا آخر ما را دنبال میکند. البته ایشان نتیجه گیری آخر را در همان مقدمه کار تحویل خواننده و شنونده داده و آب پاکی را بر دستان همه ما از جمله خودشان می ریزد:

«خوب این ها تجربیاتی که نشون می ده تا زمانی که اون الزامات وحدت بطور جدی توجه نشه و فقط برای صرفاً تبلیغات و یا همرنگ جماعت شدن در حالی که جدائی وجود داره از اتحاد صحبت کنیم؛ تا زمانی که در حین جدائی از اتحاد صحبت کنیم خوب معلومه که این نشست ها به جایی نمی رسه دیگه.» یا «ما همیشه تاکید کردیم که در شرایط جدائی و دوری و اوج گیری اختلافات اون هم روی مهمترین مسائل عملی، نمی شه از اتحاد حرف زد»

اینکه این «الزامات وحدت» چی هستند و چفا چه تزاها و پیشنهاداتی برای «اتحاد واقعی» و برون رفت از این وضعیت ارائه داده و مطرح میکند را ما در طی این نوشته مرور خواهیم کرد. اما قبل از همه چیز باید گفت که شاید این رفقا تصور کرده اید که تمام نیروهای شرکت کننده در این نشست بطور خاص و جنبش کمونیستی بطور عام با هم و جدا از هم باید جمع بندی از دلایل شکست تجارب قبلی تدوین و تنظیم و تهیه کرده و یک نسخه آن را سفارشی به آدرس ایشان فرستاده تا مورد بررسی و قضاوت قرار گیرند؟ اگر اینگونه است بد نیست که با این شمع اول خانه خود را روشن سازید. دوم اینکه من اتهام سکتاریسم و خود محور بینی را در مقاله انقلاب کشی به این رفقا زده بودم ولی گویا آدرس اشتباهی به ملت داده بودم! سوم اینکه رفقا باید بدانند که این پروسه شورای نگهبان نیاز ندارد. آنچه که این رفقا نیاز دارند نیروهای شرکت کننده ایست که قصد دارند با هم و در کنار و کمک هم با اتکا به اصل وحدت و مبارزه این «الزامات» را برای پاسخگونی به ضرورت ها و نیازهای مبرم دوران ما فراهم ساخته و محصولی را تهیه کنند که از درون جدالهای رو در رو بی امان ولی سازنده و راهگشا برای شناخت و تعریف و تغییر وضع موجود استخراج شده است. این بدان معناست که نمیشود بالای گود نشست و فریاد لگنش کن، داد تا جایگاه آسوده خود را بالای گود که پاک است و منزه و هیچ اشتباهی نمیکند چون کاری نمیکند، حفظ کرد. دیالکتیک اتحاد و «جدائی» نه دوایسم وحدت و مبارزه. اصلاً پیش فرض هر اتحاد و پیوندی وجود جز و جدائی و اختلاف- تفاوت و تضادهاست و اگر این نبود که صحبتی هم بر سر اتحاد نه صورت میگرفت و نه مفهوم و معنای داشت. همانطور که خواسته و ناخواسته همین جزء ها فقط در پناه جمع و وحدت و پیوند مفهوم و معنای خاص خود را میگیرند... به همین خاطر هم بر خلاف باور شما مند دیالکتیکی و ماتریالیستی به ما می آموزد که اتفاقاً «در حالی که جدائی وجود داره» می توانیم «از اتحاد صحبت کنیم» و اصلاً باید هم «در حین جدائی از اتحاد صحبت» کرد و «در شرایط جدائی و دوری و اوج گیری اختلافات اون هم روی مهمترین مسائل عملی» می شود و اصلاً باید «از اتحاد حرف زد.»

ایا درک دیالکتیک این قضیه اینقدر مشکل است! درک لزوم وحدت بر سر مشترکات و مبارزه نظری بر سر تمایزات- تفاوتها و اختلافات. اگر این یا آن مورد خطاست، خب درستش چیست و چگونه؟ چفا از پاسخ دادن به سوال مشخص طفره رفته و بجای توضیح و تشریح اناتومی «اتحاد واقعی» پیشنهادی خودشان، نقش مهندس ناظری را بازی میکنند که از جدائی ها و فاصله ها و انشعابات مختلف درون احزاب و نیروهای کمونیستی و سوسیالیستی شکایت کرده و یک آن فراموش میکند که طیف یا «جنبش فدائیان» خود یکی از متنوعترین و زیان بارترین انشعابات و چند پارگی ها را به جنبش کمونیستی هدیه کرد که خود این رفقا و جریانات اکثریتی فقط تکه ها یا شاخه هائی از آن هستند. یا به نیروهائی طعنه میزنند که بارها طعم شکست اینگونه تجارب را داشته و اینک بجای جمع بندی و درس گیری مشترک و کلکتیو از تجارب آنها برای خدمت به تکامل حرکت های تازه تر و موفق تر، باید دچار آق و خشم پدر سنجری و شورای نگهبان چفا شوند. خیر اینگونه نبوده و نیست و این راه و روش برخورد با خود و مردم نیست، مگر اینکه شما در سر سودای دیگری دارید که این نوشته هم سعی در فهم آن دارد.

دوالیسم وحدت- مبارزه و تئوری- پراتیک نزد چفخا

سنجری قادر به درک دیالکتیک مبارزه و وحدت نیست و پیوند و گسست ایشان در یک رابطه دوالیستی قرار گرفته که یا وحدت ناب و خالصی را جلوه گر ساخته یا جدائی و گسست محض. یا بقول ایشان «تا زمانی که در حین جدائی از اتحاد صحبت کنیم خوب معلومه که این نشست ها به جانی نمی رسد دیگه». دوالیسم یا دیالکتیک؟ قضاوت با شماست. جالب اینجاست که ایشان طلبکار هم هستند و با شوخ طبعی بیان میکنند که: «شاید در بهترین حالت بشه این کار رو و این حرکت رو و این تلاشها رو تشبیه کرد به شلیک کردن در تاریکی؛ که تیرانداز دل خوش کرده که خوب شلیک می کنم و شاید هم شانسش به هدف بخوره!» تاکید از من

بله خدای اینان به سرنوشت هر روند و پروسه ائی از قیل آگاهی دارد و تقدیر هر روز و ساعت آن را در تقویم سالانه تعیین و مشخص کرده است. تاریخ مرگ زنده ها برای خوردن شامشان نیز همینطور و اصلاً زمان موعود به اینان وحی میشود. صحنه روشن برای مبارزه میخواید؟ خیال میکردم چریک فدائی باید با تیر اندازی شبانه اشنائی داشته باشد و این مانعی برای هدفگیری در تاریکی و شرکت در مبارزه نیست! ببخشید صحنه مبارزه ما شبانه روزی است و هم شب تاریک مبارزه میکنیم و هم در روز روشن و این خارج از اراده ماست. شما میتوانید منتظر نشسته تا خدایانتان صحنه را کمی روشن تر کرده تا مردم بتوانند شما را در صحن خیابانها در حین قهرمان بازی بهتر مشاهده کنند. خطبه های رفیق در ارتباط با سوره توبه «نگرشهای نادرست» با این تذکر ادامه میدهد که:

«تا جانی که روشنه و همه می دونند نه طبقه کارگر ما متشکل و سازمان یافته است و نه گروه هائی هم که برای غلبه بر این پراکندگی در خارج از کشور و در نشست کلن جمع شده اند در عمل بخشهایی از طبقه را سازمان دادن و با خودشون همراه کرده اند. بنابراین این حرف ها در زندگی عملی و مبارزه واقعی این نیرو ها جانی نداره و صرفاً روی کاغذ طرح شده.» تاکید از من

قبل از هر چیز بد نیست برای پرهیز از گزافه گوئی، واقعیت عینی را از نظر دور نداشته تا اسیر بوق کرنای سوپژکتیوی و خطبه های بالا منبری نشویم. باید از این رفقا پرسید که منظور شما از «زندگی عملی و مبارزه واقعی این نیرو ها» چیست و شما چه تخم دو زرده ای را گذاشته یا میگذارید که همه گناهکارانند به جز شما؟ زندگی عملی و مبارزه واقعی شما چگونه است؟ با ورزش صحبگاهی و سرود اینترناسیونال آغاز شده و از صف رفقا سان دیده میشود؟ یا منظور شما همان اکسیون تظاهرات و سیمینار و لالاست که باز شما از کم کارترین و خود محور بین ترین نیروهای موجود در این زمینه هستید. پس چه ماند؟ راستی ببخشید میلیشیای مسلح داخل ایران را پاک فراموش کرده بودم. واقعیت موجودی و عینی شما اینجا همان شرایطی است که برای همه ما موجود است و مبارزه واقعی شما هم در همین چارچوبهای مشترک انجام شده و شما تافته جدا بافته ای از شرایط موجود و مسلط نیستید. مشکل شما عمیقتر از اینهاست و بر میگردد به درک نادرست دوالیستی و غیر دیالکتیکی این رفقا از رابطه تئوری و پراتیک یا بقول ایشان "حرف و عمل". بیچاره فلسفه با تمام آن وقارش که اینگونه در دست این رفقا تحقیر و زبون میشود. از ایشان پرسید مگر تحقیق و پژوهش و کار ذهنی برای تدوین تئوری انقلابی همزمان جزء و بخشی از پراتیک اجتماعی کمونیستها و طبقه کارگر نیست؟ مفهوم پراتیک اجتماعی که مد نظر کمونیستهاست چیزی فراتر از درک محدود مفهومی شما از عمل و عملگرایی اکسیون گرایی به مثابه یک فعالیت صرف پدی است. کارگر ذهنی که با کار شبانه روزی در خانه و در عرض دوسال بیش از پانزده کیلو وزن مادی میکاهد همانقدر در حال کار و فعالیت سوخت و ساز بدنی و عملی است که فلان کارگر پدی در فلان کارخانه و فلان عملیات مسلحانه چریکی در شهر و روستا و جنگل. اصلاً بدون کار کارگر ذهنی نه ان کارگر پدی کاری برای انجام دادن داشت و نه چریک فدائی برنامه ائی برای مبارزه و انقلاب.

روشنفکر طبقه کارگر و کمونیست، بورژوا نیست و نمیتواند بورژوا باشد. از زمانی که او پرچم این طبقه را بالا برد و برای منافع تاریخی و حکومت و دولت این طبقه وارد مبارزات طبقاتی شد، دیگر نمیتواند با روابط و مناسبات بورژوایی کار و زندگی کند. این شعور تازه تضاد آنتاگونیستی با وجود کهنه پیدا خواهد کرد که مدت زیادی نمیتواند پایدار بماند. یا شعور جدید وجود کهنه را نفی کرده و محتوای خود را غالب و پوشش داده یا وجود کهنه دوباره کلاه شعور کهنه اش را بر سر می نهد. در صورت تحول از این به بعد او یک کمونیست و پرولتر آگاه شده است که دیگر حاضر نیست تن به روابط و مناسبات و فرهنگ و رسم و رسومات کهنه داده، یا گردن سرمایه کلفت کرده یا به آن خدمت کند. پرولتر آگاهی که روشنگری و آگاه سازی پرولتاریا شغل و کار اوست، کار مادی و عینی و ذهنی که فقط بابتش مزد و پول نمیگیرد تا فیش حقوقی آن را برای اثبات کردن اصل و نسب پرولتری به شورای نگهبان نشان دهد. اینان هم هیچ چیز به جز نیری کار پدی و ذهنی برای مبادله و زیستن ندارند. اتفاقاً کار فشرده ذهنی یکی از سخت ترین و طاقت فرسا ترین کارهایی است که نیروی کار مجرد بسزائی میسوزاند، تاجانیکه فقط حبه های قند ارزانترین جبران نیروی مصرف شده است. همان نیروی کار مجردی که واحد سنجش ارزشگزاری تمام ارزشهاست. آنکه از قبل کارگر و استثمار نیروی کار امورات میگذراند و هر روز فربه تر میشود، کمونیست نیست و ادعای او برای من پیشیزی هم نمی ارزد. کمونیستها و سوسیالیستها و بطور مشخص حزب کمونیست جمع و تشکل آگاه ترین بخش پرولتاریا هستند و نه چیزی سوا و جدای آن. این همان محملی است که دستگاه تبلیغاتی امپریالیستی مدام موعظه کرده و سعی در القایش دارند. فاصله و تفاوت این بخش اقلیت پیشرو با اکثریت در فاصله های شعوری و میزان و مقیاس آگاهی قرار دارد و این فاصله سوپژکتیوی است که این بخش اقلیت را از دیگر هم طبقان متمایز میکند. فاصله ائی که با فاصله های فیزیکی تقویت شده و بر آن افزوده میشود. ولی این فاصله های مادی و عینی فاصله های طبقاتی نیست و ربطی جایگاه طبقاتی حزب کمونیست و پرولتاریا ندارد. دوالیسم غوغا میکند، اول دیالکتیک تئوری و پراتیک به دوالیسم حرف و عمل تبدیل میشود، بعد به دو پاره جدا از هم تقسیم شده که هر بار بنا به نیاز رفقا نیمی از آن به مثابه کل و تمام حقیقت به نمایش گذاشته میشود.

سنجری از واقعیت امری مانند نداشت پایگاه ها و روابط ارگانیک و گسترده کارگری نیروهای کمونیستی نتیجه میگیرند که:

«بنابر این این حرف ها در زندگی عملی و مبارزه واقعی این نیرو ها جانی نداره و صرفاً روی کاغذ طرح شده.»

اول، جالبی این مسئله اینجاست که چریک های فدائی خلق شاخه اشرف دهقانی این حرف را میزند و نه کسی دیگری ان هم به نهادها و سازمان ها و احزابی که حرفهای زیادی را حداقل در جنبش کارگری برای گفتن دارند و برخی خود از نهادهای مشخصاً کارگری هستند. دوم اینکه بر حسب این

میزان و مقیاس که شما خود تعیین کردید خب خود شما در لیست متهمین در ردیف اول قرار دارید تا جائیکه نزد شما هنوز هم که هست مبارزه طبقاتی کمونیستها و طبقه کارگر ایران باید تبلور خود را در مسلسل چریک فدائی نشان دهد و لاغیر. سوماً بقیه که به اتلاف وقت و انرژی مشغول بودند، شما که چاره کار می دانستید و ظاهرأ پرکارید، چرا نتایج کارتان و راه و روش درست را به آدرس این رفقا نمی فرستید؟ با حساب و کتاب شما یکی مثل من هم میتواند مدعی شود که " بنابراین این حرف ها در زندگی عملی و مبارزه واقعی شما هم جایی ندارد و صرفاً روی کاغذ طرح شده" است. ولی من از این متد نادرست پرهیز میکنم، گرچه در ارتباط با این رفقا فرم و محتوا همدیگر را بخوبی یافته اند ولی اصولاً چنین ادعائی از اساس درست نیست و بر حسب ارزیابی علمی و حساب شده مطرح نشده و دامنه اعتبار آن تا پیش خود این رفقاست و نه بیشتر. اما چرا؟ اجازه دهید تا بخش کوچکی از دلایل و سدها و موانع مادی- عینی و ذهنی موجود را از زبان خود این رفیق بیان کنم که به نحوی از انحاء در پاسخ سوال دیگری به برخی از آنها اشاره میکند. مثلاً وقتی ایشان میگوید:

« من هم نگفتم که وضع این نیرو های چپ و کمونیست باعث پراکندگی صفوف طبقه کارگر ایران شده. اساساً عامل اصلی پراکندگی صفوف طبقه کارگر ایران دیکتاتوری لجام گسیخته جمهوری اسلامی در شرایط کنونی و یا در گذشته دیکتاتوری رژیم شاه بود که حالا البته همشون "دمکرات" شدن و به اصطلاح دم از آزادی می زنن. در نتیجه ما وضعیت نیرو هایی که به خصوص در خارج قرار گرفتند و هیچ ارتباطی هم با اون طبقه کارگر ندارند رو نمیشه عامل اون پراکندگی تلقی کرد و یا گناهش رو به گردن این ها انداخت»

اینکه خود این عنز بدتر از گناه تا چه اندازه اعتبار دارد را پائین توضیح خواهم داد ولی اینجا برای من تلاش خود ایشان برای توضیح چند فاکتور و عنصر و علت باز دارنده که از پیوند و اتحاد های کارگری و کمونیستی جلوگیری میکند، مورد نظر بوده که در واقع ایشان برای تیرنه چریکهای فدائی و نه نیروهای شرکت کننده در نشست مطرح میکنند. «دیکتاتوری لجام گسیخته» تنها یکی از موانع ثانوی است که از این ارتباطات جلوگیری میکند. برای یک کمونیست واقعی و بقول شما نه کاغذی علت اساساً در خود شیوه تولید سرمایه داری نهفته است و مرکز و سر چشمه فتنه ها همه آنجاست. در روابط و مناسبات سر و ته شده و وارهه سرمایه داری و بنیادهای بیمار نظامی که با کالائی کردن حتی نیروی کار آدمی در عرصه هر چه اجتماعی تر شدن فرآیند تولید و بازتولید کار و زندگی و تقسیم کار برده و ارنه اش با تصاحب خصوصی شیره و ثمره اجتماعی تولید کنندگان واقعی، آنان را در سراسیمه از خود بیگانگی هر چه بیشتر با خود و طبقه اش گسیل داشته است. دیکتاتوری طبقاتی است و آنچه که مد نظر شماست دیکتاتوری سرمایه داری نام دارد. اتفاقاً دموکراسی هم دارند همانطور که پرولتاریا دارد. دیکتاتوری بورژوائی با تمام اشکالش کارش حفاظت از این پروسه ظاهرأ از اذنه است که در بازار بین خریدار و فروشنده صورت میگیرد. پاسبان و پاسدار و توپ و تفنگ هم دارند. پاسداری از روند برده داری مدرن و بیگانگی با خود و محصول کار خود و جهان پیرامون خود و بال و پر گرفتن شعوری که از آن تو نیست و ساخته شده است. روندی که حتی چریک فدائی را از وحشت زحمت طاقت فرسای شکست این حصر از خود بیگانگی، وادار به فرار کرده طوری که جنگ مسلحانه نیابتی جدا از توده ها را بدان ترجیح داده و میدهند. روشنفکر تکروری ظاهرأ چپ روی که در نهایت برای اثبات اصل و نسب کارگری و کمونیستی خود گاهی هم مجبور میشود که به مبارزات روزمره و خودبخودی یا سندیکالیستی و اکونومیستی طبقه کارگر دخیل ببیند. چرا که رفیق چریک فدائی مشغول کار دیگری بود و فرصت بوجود آوردن این پیوندهای ضروری را با طبقه نداشت و برای شیوه مبارزه خود نیازی بدان هم نمی دید. اما طنز قضیه اینجاست که بسیاری بر خلاف شما ناامید از خود و توده های زحمتکش نیستند و معتقدند که دقیقاً با وجود تمام این موانع و سدها و ساختارهای بازدارنده موجود، انقلاب را توده ها کرده و فقط با نیروی لایزال آنها میتوان به پیروزی رسید. به همین خاطر یافتن راه های ارتباط با طبقه و مردم برای ایجاد کاتالهای لازمه در امر گسترش آگاهی طبقاتی و سوسیالیستی و سازماندهی مبارزات زحمتکشان و ستمدیدگان، امروز و بطور مشخص یکی از دغدغه های بزرگ آنهاست که باید بصورت کلکتیو و با بهره برداری از نیروهای بالقوه و بالفعل فراتر از یک حزب و سازمان و نهاد بدان پاسخ گفت و این نیز امکان پذیر است. ولی سنجری مزاح میکند که:

«جالبه که برخی از همین نیرو ها که در اتحاد های قبلی هم میدان داری می کردند یکی از اهداف خودشون رو در آن اتحاد ها حرکت برای ایجاد حزب طبقه کارگر قرار داده بودند و حالا یک گام جلو گذاشتن و هنوز آن حزب مورد نظرشون را درست نکردن، هدف خودشون رو کردن ایجاد آلترناتیو سوسیالیستی..... به این ترتیب باید بگم که ما در جنبش خودمان اگر واقعا این مورد رو هم در نظر بگیریم تجربه احزاب کاغذی را داشتیم که بدون هیچ ارتباطی با طبقه کارگر خودشون رو حزب این طبقه اعلام می کردند. حالا هم از قرار باید شاهد آلترناتیو کاغذی باشیم که به هر چی شباهت داشته باشه بدون شک به بدیل مورد نظر طبقه کارگر و آلترناتیو کارگران ما هیچ گونه شباهتی نداره و ربطی هم (به اون) نخواهد داشت. چون آلترناتیو سوسیالیستی متکی به قدرت طبقه ست و سازمان یابی انقلابی اون» تاکید از من

گویا نمیتوان با فریبرز سنجری بر سردرک برخی از مفاهیم موافق بود و اینجا سوء تفاهم هائی صورت گرفته است! آلترناتیو سوسیالیستی یک ایده در ذهن و من و شماست که لنین آن را «ثوری انقلابی» می خواند که بدون آن انقلابی هم صورت نمی گیرد. البته حداقل تا زمانی که ما شکل مادی و عینی برای ارائه این آلترناتیو نداریم. ولی نه ایده و اندیشه ائی انتزاعی و خدائی، بلکه جمع بندی علمی از هزاران سال تکامل تاریخ طبیعی و اجتماعی که حتی تجربه ده ها هزار سال تولید و بازتولید اشتراکی و کمونی کار و زندگی را در کوله بار انباشت های اولیه تاریخ اجتماعی خود حمل کرده و امروز و در غالب ایده و اندیشه ائی که کمونیست ها بشارت دهندگان و مبلغین و مروجین آن هستند، خود را متبلور میسازد. مگر اینکه ایشان خود را کمونیست ندانند و هر روز تلاش نمیکند بخصوص امروزه و در این بازار مکاره اپوزیسیون سازی **این اندیشه و ایده و آلترناتیو** را همه جا و تبلیغ و ترویج و جلوی پای زحمتکشان و ستمدیدگان قرار دهند. یا اینکه این رفقا آلترناتیو و الگوی مادی و عینی یا کشور سوسیالیستی و شبه سوسیالیستی یافته اند که از چشم ماهوراه ها تا کنون پنهان مانده و ما از آن بی خبر بودیم. ایده و اندیشه- «آلترناتیو سوسیالیستی» شعوری بود که با خود سرمایه داری بطور مشخص شکل گرفت و مارکس و انگلس با اتکا به انباشتهای شعوری که به آنها رسیده و در دست داشتند، با کار شبانه روزی طاقت فرسای شعوری به تدوین و تنظیم آلترناتیو سوسیالیسم علمی پرداخته و حتی گاهی مانند "نقد پیش نویس گوتا" فهرست بندی بسیار مفیدی را هم از قواعد و قوانین مشخص جامعه آلترناتیو سوسیالیستی مطرح و ارائه دادند.

شکل گیری و بوجود آمدن آلترناتیو سوسیالیستی « متکی به قدرت طبقه کارگر و سازمان یابی انقلابی اون» نیست و این آنتی تزی است که از درون روابط و مناسبات سرمایه دارانه سازماندهی کار و زندگی توده ها برخاسته است. آلترناتیوی که برگرفته از "منافع تاریخی" و نه مقطعی و روزمره پرولتاریا به مثابه طبقه ائی برای خود است که صد البته ساخت و پرداخت اش بدون شرکت مستقیم تولید کنندگان واقعی و بی چیز و محروم جامعه

امکان پذیر نیست و تنها با اتکا بر شرکت این توده های زحمتکش و ستمدیده در همه صحنه ها میشود اقدام به ایجاد این ساختمان و جامعه سوسیالیستی کرد. اینکه این الترناتیو بطور مشخص مثلاً در ایران با توجه به شرایط خاص این کشور چگونه بر پا شده و موجودیت می یابد تئوری انقلابی است که تدوین و تنظیم آن وظیفه امروز و عاجل ماست و نمیشود آن را پشت گوش انداخت. این الترناتیو باید شکل خاص خود را بگیرد تا بتواند معضلات و مشکلات واقعی و مشخص جامعه را حل کرده و به وراى آنها برود.

دوالیسم پرولتاریا و روشنفکران طبقه

سنجری که ظاهری چپ نما بخود گرفته باز با کلی بافی و بدون تشریح و کالبد شکافی مشخص «زندگی عملی و مبارزه واقعی» که این نیرو ها باید انعکاس گر و بازتاب دهنده آن باشند راه را برای گرفتن نتایج اکونومیستی و راستی باز میگذارند که اگر از ایشان پرسیده شود که مبارزه واقعی و زندگی عملی برای دخالت گری در جامعه چیست ناچاراً باید به مبارزات روزمره و مدام پرولتاریا و زحمتکشان به مثابه طبقه ائی در خود و در چارچوب رفرمیستی و وضع موجود اشاره کرده و از عدم پیوند و جدائی منافع رفرمیستی و کمونیستی طبقه شکوه و گلایه کنند. زندگی عملی و واقعی زحمتکشان ایرانی و تمام دنیا تا زمانیکه به منافع تاریخی خود آشنا نشده و بدون ستاد سیاسی خود در دایره چک و چانه زنی برای شرایط بهتر استثمار قربانی خدایان زمینی و مالکان ثروت و سرمایه میشوند، در همان محدوده تردیونستی و بورژوائی پندل کرده و به پس و پیش میرود. آشنائی پرولتاریا با منافع تاریخی خود نه به واسطه این چانه زنی ها برای شرایط بهتر کار استثمارى نتیجه شده و نه از مبارزه مسلحانه جدا از توده ها حاصل میشود. این حاصل کار و زحمت حزب پیشتاز و روشنفکران این طبقه است که با مسلح شدن به تئوری انقلابی مشعل دار راه انقلابات پرولتاری و سوسیالیستی بوده و هستند. نظامی که تاریخ وظیفه رهبری آن را تنها به طبقه ائی سپرده است که بنا به جایگاهش در روابط و مناسبات سرمایه داری هیچ نفعی از سازماندهی طبقاتی کار و زندگی نداشته و ظرفیتهای تغییر جامعه را داراست. کمونیستها و بطور مشخص حزب کمونیست وظیفه آماده سازی این طبقه را برای گرفتن عنان کار در دستان پرتوانش برعهده دارند. ولی این بدان معنا نیست که نمی توان بدون حضور سازمان یافته این طبقه به جمعبدی از «الترناتیو سوسیالیستی» اقدام کرد یا نتوان بنا بر مند ماتریالیستی و دیالکتیکی به ارزیابی از اوضاع و احوال جامعه و صف بندها و ترسیم حکومت و دولت آینده پرداخت. پیشتازی و پیشگامی یعنی همین و این فقط صفتی نیست که کمونیستهاى برای ارضای عقده های شخصی خود آن را مطرح میکنند. پیشگامی یعنی هنگامی که توده های زحمتکش جامعه در زیر یوغ برده داری مدرن کمر خم کرده و حتی از فراگیری و آموزش محروم میشوند، با جمعبدی از منافع تاریخی طبقه دقیقاً یکی از همان «الزامات» بنیادی را فراهم کنند که بدون آن حتی سخن گفتن از راهائی نیز یابوه ای بیش نیست. اما به عقیده سنجری و چفا این پروسه ها بدون حضور سازمان یافته طبقه کارگر امکان پذیر نیست و هر کس و نیروئى کمونیستی بدون این پیش فرض اقدام به آن کرد، کاغذی است! باید از این رفقا دوباره پرسید که پس چرا شما بدون حضور سازمان یافته طبقه کارگر در برنامه ها و اساسنامه های خود درست یا اشتباه به خیال خود اقدام به این جمعبندها کرده و با انبار سازی آنها منتظر نشسته تا این جمعبدی ها را روزی و روزگاری میان طبقه کارگر و مردم ایران برده تا مابین آنها تقسیم کنید؟ چرا حرف از انقلاب و حکومت و دولت پرولتاری میزنید؟ یا نکنند تمام این استدلالات فقط برای دیگران صدق میکند و سازمان کمونیستی شما از آن میرا است و میتواند بدون این ارتباطات و حضور سازمان یافته پرولتاریا هرچه دل تنگش خواست بگوید!

باز گوئى تجارب تاریخی نه چندان دور گذشته شاید کمکی به درک ما از دیگاه تک خطی و محدود سنجری و رفقا از رابطه تئوری و عمل باشد. مارکس و انگس در دوران انقلابات بورژوائی فرانسه از نزدیک به بررسی تحولات جامعه میپرداخت و این تا جمعبدی از کمون پاریس با شدت و ضعفهای مختلفی دنبال میشد. ولی باز میدانیم که نقش عملی آنها (عمل و عملگرائی مورد تعریف این رفقا) در طول انقلابات بورژوائی قرن خود یا در خلال 1851-1848 نقش عمده یا قابل توجه ای که انتظارات آئی و روزمره پرولتاریا و توده های زحمتکش را برآورده سازد، نبود. نه تنها این بلکه همین عدم تاثیر گذاری خود را در عمر کوتاه کمون پاریس و شکست "عملی" آن به نحوه بارزتری نشان داد. تصویب اولین قوانین کمون در سایه رهبری آناشویستهای باکونینی شکل گرفت و آنها بودند که رهبری عملی و حتی ذهنی کمون را رقم میزدند. در واقع مارکسیسم (کمونیسم) اعتبار عملی و علمی خود را سه دهه بعد با انقلاب اکتبر و ساختمان سوسیالیسم در شوروی آغاز کرد. خب حال سوال اینجاست که با منطق ایشان ما چگونه این پروسه را تعریف کنیم و آیا اگر ما هم همانگونه که این رفیق صحت و اعتبار تئوری را در بازدهی عملی فوری و روزمره یا بقول ایشان زندگی عملی و واقعی میجوید، به بررسی تئوری های مارکس بپردازیم، نباید به این نتیجه برسیم که این تئوری هم پیشکش ریش بی عمل مارکس باد که اکثر عمرش را با نوشتن و تولید ایده گذراند و نقش عملی موثری در انقلابات دوران خود بازی نکرد و در خانه بوشی و فقر اجباری فقط به بطالت وقت گذارنده و به سننر پراتیک های موجود میپرداخت؟ در واقع بزرگترین خدمت مارکس همان بررسی تئوریک و شعوری این انقلابات در آثار خود بود که ما اینک آن را بصورت جمعبدی علمی و معتبری در دست داشته و بر سر سرمایه داری می کوبیم.

تئوری فی نفسه وجود ندارد و شکل نمیگیرد بلکه حاصل راه طی شده ایست که در پشت سر این تئوری تا آن مقطع قرار دارد. "عمل" و تحرک بدون تئوری نیز فقط شایسته جهان حیوانیست که بنا به حسها و غرایز طبیعی صورت میگیرد و نه شعور بشری. انسان بر خلاف زنبور عسل اول طرح عمل خود را در ذهن میپروراند و بعد در پراتیک بدنبال اعتبار آن میگردد. دیالکتیک ابزکت و سوژکت فقط مختص جامعه اجتماعی انسانهاست و عالم طبیعی بی شعور سوژکت ذهنی نداشته و مسیر حرکت آنان آگاهانه و هدفمند نیست و بنا به قوانین وقواعد طبیعی به پیش رانده میشود. اما این در مورد جامعه انسانی صدق نکرده و تغییر آگاهانه و هدفمند تاریخ اجتماعی منوط به نقش تعیین کننده ایست که باید آگاهی و عنصر آگاه در معادلات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی بر عهده بگیرد. شکل گیری شعور و شعور اجتماعی خودبخود و اتوماتیک نیست و باید زحمات زیادی برای آن کشید. این در مورد طبقه کارگری که خدایان زمینی آنها را با صدها زنجیر کوچک و بزرگ به بردگان مدرن امروز تبدیل کرده اند، از همه بیشتر صدق کرده و لزوم حزب کمونیست نیز از همین ضرورت تاریخی برخاسته است. کمونیستها تافته جدا بافته ائی نیستند و خود بخش از طبقه کارگر محسوب میشوند که با کار ذهنی و عملی خود برای تغییر جهان گام های زیادی را رو به جلو برداشته و در صف اول مبارزات طبقاتی پرولتاریا قرار گرفته اند. بورژوازی همیشه تلاش کرده که با جدا سازی پرولتاریا از ستاد سیاسی مبارزاتش، از آگاه سازی این طبقه جلوگیری کرده تا تولید کنندگان بی چیز جامعه را بدون وجدان بیدار و آگاهی به مسلخ سرمایه ببرد. این جدا سازی های مصنوعی و کاذب و این پیش شرطهای مکانیکی من در آوردی سنجری و رفقا در باب **حزب بدون کارگر و طبقه بدون حزب** نیز ورژن دیگری از این سناریوی کهنه شده است که تلاش دارد حاشیه نشینی

تاریخی خود را به ازای تحریف مقولات معتبری توجیه کند که در حداقل خود محصول چندین قرن مبارزات طبقاتی پرولتاریا و پیشگامان آگاه آنان است. ظاهر زیادی چپ شده ائی که بر خلاف ادعاهای کاذبش در وصف ارتباط ارگاتیک با زندگی عملی واقعی طبقه کارگر در نهایت از سر و کله زدن با همین زحمتکش ناآگاه طاقتش بسر آمده و بدون تدارکات «لازم و کافی» برای پاسخگویی به «الزامات» ضروری، که خود این رفقا چوبش را بر سر دیگران میزنند، سر به دشت و کوه و صحرا میزنند. فریبرز سنجرى از قول طبقه کارگر سخن بسیار میگوید و مواضع سازمانی خود را با منافع تاریخی این طبقه اشتباهی گرفته است تا جائیکه بر مسند قضاوت "حکم" صادر میکند که: **« اما تا جایی که روشن و همه می دونند نه طبقه کارگر ما متشکل و سازمان یافته است و نه گروه هائی هم که برای غلبه بر این پراکندگی در خارج از کشور و در نشست کلن جمع شده اند در عمل بخشهایی از طبقه را سازمان دادن و با خودشون همراه کرده اند. بنابراین این حرف ها در زندگی عملی و مبارزه واقعی این نیرو ها جایی ندارد و صرفا روی کاغذ طرح شده.»**

در صورتی که مارکس در سر آغاز مانیفست "کاغذی" که برای ما بجا مانده بصراحت اعلام میکند که: **«کمونیستها و پرولتارها بطور کلی با یکدیگر چه مناسباتی دارند؟ کمونیستها حزب خاصی نیستند که در برابر دیگر احزاب کارگری قرار گرفته باشند. آنها هیچگونه منافعی، که از منافع کلیه پرولتارها جدا باشد ندارند. آنها اصول ویژه ای را میان نمیآورند که بخواهند جنبش پرولتاری را در چهارچوب آن اصول ویژه بگنجانند. فرق کمونیستها با دیگر احزاب پرولتاری تنها در این است که از طرفی، کمونیستها در مبارزات پرولتارهای ملل گوناگون، مصالح مشترک همه پرولتاریا را صرف نظر از منافع ملیشان، در مد نظر قرار میدهند و از آن دفاع مینمایند، و از طرف دیگر در مراحل گوناگونی که مبارزه پرولتاریا و بورژوازی طی میکند، آنان همیشه نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش هستند. بدین مناسبت کمونیستها عملا، با عزم ترین بخش احزاب کارگری همه کشورها و همیشه محرک جنبش به پیش اند؛ و اما از لحاظ تئوری، مزیت کمونیستها نسبت به بقیه توده پرولتاریا در این است که آنان به شرایط و نتایج کلی جنبش پرولتاری پی برده اند. نزدیکترین هدف کمونیستها همان است که دیگر احزاب پرولتاری در پی آند، یعنی متشکل ساختن پرولتاریا بصورت یک طبقه، سرنگون ساختن سیادت بورژوازی و احراز قدرت حاکمه سیاسی پرولتاریا. نظریات تئوریک کمونیستها به هیچوجه مبتنی بر ایده ها و اصولی که یک مصلح جهان کشف و یا اختراع کرده باشد نیست. این نظریات فقط عبارت است از بیان کلی مناسبات واقعی مبارزه جاری طبقاتی و آن جنبش تاریخی که در برابر دیدگان ما جریان دارد. الغاء مناسبات مالکیتی که تاکنون وجود داشته، چیزی نیست که صرفا مختص به کمونیسم باشد. کلیه مناسبات مالکیت پیوسته دستخوش تغییرات دائمی تاریخی و تبدلات همیشگی تاریخی بوده است.»**

امیدارم حداقل سخنان مارکس شما قدری وادر به تحرک کند. مغلطه دیگر فریبرز سنجرى شمشیر دولبه ایست که از یک طرف نیروهای را که بقول ایشان بدون ارتباط و اتکا به طبقه کارگر اقدام با تشکیل حزب کاغذی کمونیستی کرده به تمسخر و ریشخند گرفته و اعلام میکند که: **«به این ترتیب باید بگم که ما در جنبش خودمان اگر واقعا این مورد رو هم در نظر بگیریم تجربه احزاب کاغذی را داشتیم که بدون هیچ ارتباطی با طبقه کارگر خودشون رو حزب این طبقه اعلام می کردند حالا هم از قرار باید شاهد آلترناتیو کاغذی باشیم که به هر چی شباهت داشته باشه بدون شک به بدیل مورد نظر طبقه کارگر و آلترناتیو کارگران ما هیچ گونه شباهتی نداره و ربطی هم (به اون) نخواهد داشت»** تاکید از من و از طرف دیگر نیروهای را که با پیشه کردن رهنمودهای رفیق بزرگ منتظر ارتباط واقعی با زحمتکشان برای تشکیل حزب کمونیست نشسته اند، به باد استیضاح گرفته و مورد محاکمه قرار میدهند: **« جالبه که برخی از همین نیرو ها که در اتحاد های قبلی هم میدان داری می کردند یکی از اهداف خودشون رو در آن اتحاد ها حرکت برای ایجاد حزب طبقه کارگر قرار داده بودند و حالا یک گام جلو گذاشتن و هنوز آن حزب مورد نظرشون را درست نکردن، هدف خودشون رو کردن ایجاد آلترناتیو سوسیالیستی.»**

در مرحله اول بلاخره چی و ملت باید به کدام ساز شما برقصند تا شم آقامنشی و طلبکار شما راضی شود؟ مضاف بر اینکه شما چگونه «بدیل مورد نظر طبقه کارگر و آلترناتیو کارگران ما» را بدون حضور طبقه و ارتباط با آنان نتیجه گرفته و در آرشو سازمان آهین خود احتکار کرده هنگامی که خود اعلام میدارید این بدیل و «آلترناتیو سوسیالیستی» بدون فراهم سازی الزامات لازمه و کافی و بدون ارتباط گسترده با طبقه کارگر ایران ثمره خیال پردازیهایی مثنی احزاب کاغذی است؟! علاوه بر این بدیل ها و آلترناتیو کارگران چیستند که فقط شما موفق به فهمیدن و جمع بندی از آنها شده و چرا کمترین سخنی راجع به آنها نمیکنید؟ ما هنوز بی صبرانه منتظریم تا رفیق بزرگ به غیر از غرلند زدن و ایراد و بهانه اندر غریب گرفتن عاقبت لب گشوده و راه و روشهای درست ساخت این آلترناتیو را به جنبش کمونیستی نشان دهند. راه روشهای معتبری که بنا به منطق خود ایشان حداقل در ورطه عمل و عمل گرائی این رفقا و آزمایشگاه امپریسمی کارخانه چریکهای فدائی خلق مهر تائید و اعتبار جان لاکمی را دریافت کرده تا ما با الگو برداری از آنها بتوانیم به ساخت و پرداخت «آلترناتیو سوسیالیستی» مورد نظرشان در بین زحمتکشان ایرانی اقدام کنیم. چرا تا کنون نه خود بهره ائی از این راه و روشها برده اید و نه جنبش کمونیستی تاکنون از جمع بندی های سودمند این تلاشها بی بهره مانده است؟

انقلاب و کسب قدرت سیاسی در هاله ابهام به مثابه «هدفی دراز مدت»

ضد و نقیض گوئی این رفقا برای توجیه حاشیه نشینی کار را بدانجا کشیده که تدارک انقلاب برای کسب قدرت سیاسی بعنوان یکی از اولین اولیتهای عاجل کمونیستهای امروز را در هاله ای از ابهام و خیالات دور دراز پنهان و بعنوان «هدف دراز مدتی» بسته بندی و با فرمودندی های غیر علمی و تحریف فلسفه از دور مباحثات بکناری میگذارند. برای چی و به چه علت معلوم نیست، چون سرنگونی این رژیم از شعارهای مرکزی رفقای چپخا است!

به هر صورت سنجرى بسیار روشن باور خود را در این باب اینگونه جمع بندی میکند:

« حالا بگذارید همین جا هم تاکید کنم که شکی نیست که هر جریان کمونیستی منطقا و علی الاصول برای قدرت یابی طبقه کارگر و برای کسب قدرت سیاسی بوسیله طبقه کارگر و برای ساختمان سوسیالیسمه که مبارزه می کنه و چنین هدف دراز مدتی همواره مسیر مبارزه اون رو شکل می ده. اما یک چنین هدف دراز مدتی را نمی شه در حال حاضر هدف اتحاد چند گروه و حزب و یا سازمان چپ یا کمونیستی قلمداد نمود که هیچ ارتباطی هم با

طبقه کارگر ندارند... به هر حال با جمع شدن چند نفر دور هم و تصور این که اگر فلان اتفاق بیفته اون ها فلان کار را می کنند و یا فلان کار را خواهند کرد آلترناتیوی هم در عمل ساخته نمی شه که بشه اون رو جدی گرفت» تاکید از من

«هدف» چه دراز مدت و چه کوتاه مدت با فلان آکسیون و اعتراض و فعالیت و مورد مشخص تفاوت دارد. تفاوت اینجاست که حتی سر کشیدن یک لیوان آب نیز از پلکان راه- وسیله و هدف میگذرد ولی ما اینجا از اهداف کوتاه و بلند مدت یک اپوزیسیون و نیروهای تشکیل دهنده آن صحبت میکنیم و نه ارزیابی فی نفسه از فلان میز کتاب یا آکسیون یا گردهم آئی یا «مورد مشخص». گرچه همه این موارد خود با اهدافی مشخصی همراهند، ولی در عین حال ابزار و وسایل کوچک و بزرگی هستند که در راه رسیدن به اهداف کوتاه و بلند مدت ما و طبقه مورد استفاده قرار میگیرند. این نشست وسیله برای رسیدن به هدف کوتاه مدت و عاجلی مانند انقلاب و کسب قدرت سیاسی است. هدف کوتاه مدتی که رسیدن به آن اهداف دیگری را در دستور کار خود خواهد داشت و این مرحله پایان یافته و مربوط به گذشته است. کسب قدرت سیاسی بخصوص در شرایط فعلی نه تنها یک هدف دراز مدت نیست بلکه از همه زمان ضروری تر و عاجل تر خود را به ما و طبقه تحمیل کرده است. این هدف کوتاه مدت ماست و برقراری روابط و مناسبات سوسیالیستی بطور خاص و عام اهداف بلند مدتی است که کلیه اهداف کوتاه مدت باید با توجه به آن تعیین و مشخص شوند. نمیشود با انعکاس و ارائه واقیعت عینی خود را از زیر بار مسئولیت مهیا سازی و تدارک آن بیرون کشید و بجای آن کمونیستها و طبقه کارگر ایران را به دنبال نخود سیاه و خوانش دوباره و دوباره خاطرات چریک فدائی در زندانهای رژیم پهلوی فرستاد. آیا بهتر نیست که سنجری و رفقا به ازای هر سدی که مقابل نیروهای کمونیست و سوسیالیست قرار میدهند، راه حلی هم پیشنهاد میداند؟ یا راجع به تجسم انقلاب پرولتری در ایران بر حسب ارزیابی از صف بندی های طبقاتی امروز جامعه- یا تشریح بدیل هائی که از منظر این رفقا باید جایگزین وضع موجود شوند مانند دولت و تشریح ساخت و بافت آن بطور مشخص. مقولات عینی مانند طبقه و جامعه و اقتصاد مردم و روابط و مناسبات کار و زندگی واقعی- تشریح چارچوب های مقولاتی مانند دموکراسی و آزادی و دیکتاتوری بطور مشخص و بالاخره روشن سازی امر مناقشه آمیز نقش کمونیستها و حزب کمونیست در این فرایند... این رفقا در کجای این کار ایستاده اند؟ معضلات و مشکلاتی که عمریست در پیش پای ما و رفقای چفخا قرار داشته و این رفقا هنوز به خود نیامده و به هر مستمسی برای طفره رفتن از درگیر ساختن خود با آنها، چنگ می اندازند.

چفخا و تناقض گونی

سنجری برای اثبات حقانیت چفخا در رد دعوت نامه، این بار با کارت تئوری و ضرورت «هماهنگی نظری» بازی میکند که از جیب سمت راست خود بیرون کشیده و اعلام میدارد:

«... ببینید. ما از **اتحاد واقعی** صحبت می کنیم، خُب به خاطر اینه که در عمل می بینیم که علیرغم این همه شعار های وحدت طلبانه باز هم پراکنده ایم و اتحادی هم در عمل شکل نمی گیره و این اتحاد هائی هم که در این سال ها شکل گرفته، اون قدر غیر جدی بودن که بیشتر خنده دار به نظر می رسن تا یک تلاشی برای این که واقعا تونسته باشه کوچکترین گام عملی در جهت حل مسئله برداره! خوب اگه دقت کنیم می بینیم که واقعا نیرو هائی که تاکنون و با چنین روش هائی البته از وحدت دم می زندن نمی خوان اون الزامات و بستر لازم چنین امر حیاتی ای رو بهش توجه کنند. و به همین دلیل هم کارشان همیشه این میشه که یک نوع سرهم بندی کردن نیرو های ناهمگون که بعد هم خُب دیر یا زود از هم می پاشه. وقتی نیرو های مختلفی برای وحدت گام بر می دارن قبل از هر چیز باید اون هماهنگی نظرات اساسی و به قول معروف یکسانی وظایف عملی رو بهش توجه کنن بهش ببیندیش و به همین دلیل هم هست که چریکهای فدائی خلق همواره تاکید کرده اند که برای این که وحدت کنیم اول باید هدف مبارزه را مشخص کنیم و بعد هم روش های رسیدن به این هدف رو روشن کنیم.» تاکید از من

تا کمی بالاتر بحث گفتگو و تدوین و تنظیم تئوری انقلابی می بایست در برابر زندگی عملی و واقعی پا پس میکشید و «احزاب کاغذی» بی عمل حراف اجازه نفس کشیدن هم نداشت و صحبت بر سر عمل بود عمل و عملگرایی ولی اینجا بنا به نیاز مقطعی یکبار به صد و هشتاد درجه چرخش ادعا میشود که «قبل از هر چیز باید اون هماهنگی نظرات اساسی» توجه و اندیشه شده و «چریکهای فدائی خلق همواره تاکید کرده اند که برای این که وحدت کنیم اول باید هدف مبارزه را مشخص کنیم و بعد هم روش های رسیدن به این هدف رو روشن کنیم.» تاکید از من ساعت خواب رفقا و ما که از همان اول گفته لنین دال بر بدون تئوری انقلابی هم هیچ و اصلاً امکان پذیر نیست توضیح داده و تلاش کردیم تفاوت انسانی را که قبل از کار بر خلاف زنبور عمل طرح و برنامه کارش را در سر میبروراند و بعد شکل مادی و عینی به ان میدهد، برای شما توضیح داده و روند این نشست را در این راستا و بعنوان بخشی از آن توضیح دهیم! ولی خب خاصیت مفید دولیسم اینجاست که میتوان در آن دو جزء دیلکتیکی یک پیوند را از هم جدا ساخته و هر کدام را در یکی از جیب های شلوار این رفقا قرار داد تا بنا به نیاز هر بار یکی از آنها را بیرون بکشند. اینجا بنا به نیاز قبل از این رفقا که در زندگی عملی و واقعی غوطه ور شده اند یاد «هماهنگی نظرات اساسی و به قول معروف یکسانی وظایف عملی» و اهداف مبارزه کرده و مدعی میشوند که برای یکسانی وظایف عملی اول باید به هماهنگی نظری رسید. در صورتی که سنجری به نیابت از این رفقا بارها در همین مصاحبه این امر را امکان ناپذیر دانسته و اصلاً خود این عدم هماهنگی نظری نیروهای شرکت کننده در این نشست را بهانه اصلی عدم شرکت چفخا اعلام داشته اند. این دیگر چه صیغه ایست و ما چگونه باید این تناقضات و در هم برهم گونی ها را برای خود ترجمه سیاسی کنیم؟ از یک طرف این امر امکان پذیر نیست و از طرف دیگر همین امر امکان ناپذیر پیش شرط اتحاد و همکاری جمعی یا گروهی میشود؟ مثلاً این بایستی یکی از آن راه و ورش های ویژه نجات بخش رفقا باشد که گویا سالها در آرشو انبار شده تا در دوران قحطی تئوریک به بهای گرانتری به بازار عرضه شوند! عجله نکنید که رونمایی از نوشداروی نجات رفقا هنوز جا دارد و ایشان در آخر کار زحمت معرفی کوتاه آن را خواهند کشید.

نوشداروی نجات بخش چفخا به جنبش کمونیستی- «اتحاد واقعی» چیست؟

بلاخره صبر و انتظار ما به پایان رسید و سنجری بعد از تنبیه حسابی ما عاقبت به طرح آلترناتیوی های سازمان برای برون رفت از این آشفته بازار پرداخته و ترهای جانانه ای را هم به جنبش کمونیستی ایران هدیه کردند. ایشان اولین تر خود را اینگونه فرمول بندی میکند: «برای این که ما به وحدت برسیم اولین راه، اولین گام، به باور ما این باید باشه که اهداف و راهکار ها و راهبرد های تاکتیکی که جهت رسیدن به این اهداف لازمه رو روشن کنیم و روشن مبارزه نظری بشه»

تا همیجا با وجود صرف نظر از تناقضاتی نظری که این رفیق در باب تنوری و پراتیک یا بقول ایشان «حرف و عمل» از خود نشان داده، باید گفت بسیار خوب و پسندیده است. ولی مگر «مبارزه نظری» برای روشن سازی «اهداف و راهکارها و راهبرد های تاکتیکی» در کره دیگری صورت گرفته و اینگونه نشستها هم برای روشن سازی این ابهامات موجود صورت نمیگیرد؟ انتظار دارید سه روزه آثار بیش از چندین دهه انزوا از تن من و شما رخت بر بسته و ناپدید شود؟ اگر متدهای گذشته این مبارزات نظری که همیشه در جریان بوده و هستند جویگو بودند که چرا بعد از چندین دهه هیچ کمکی به حل این اختلاف- تفاوت و تضادهای نظری نکرده و همچنان جنبش کمونیستی و سوسیالیستی حتی قادر به همکاری برای برگزاری یک روز جهانی کارگر صاف و ساده در این شرایط ملتهد ایران و جهان نیست؟ چرا شما خود را از این مبارزات نظری رو در رو که بسیاری از دیوارهای کاذب جدائی و فاصله در هم شکسته میشود، روی گردانی کرده و به کنج انزوای خود پناه آوریده اید؟ احتمالاً اعتبار این تز هم تا دم منبری است که شما از آن بالا رفته اید و فقط برای پا منبری ها صادق است! سنجری بلافاصله برای روشن سازی درک خود از «مبارزات نظری» اضافه میکند که: «نه این که فکر کنیم اگر همه رو دور یک میز بنشینیم، مشکل رو حل کرده ایم. تجربه نشون داده که با چنین روش هائی نمیشه بر پرآکندهی موجود در میان نیرو های چپ غلبه کرد»

بدون اینکه ما این سفارشات رفقا را فراموش کرده باشیم می پرسیم خب تکلیف چیست و چه باید کرد؟ سنجری پاسخ میدهد:

« برای فائق آمدن بر این معضل و این درد باید هر نیروی برنامه خودش را اعلام کنه و در جهت اون گام برداره و در همین راستا هم با نیرو هائی که احساس نزدیکی می کنه اتحاد عمل های مبارزاتی شکل بده و در حین یک چنین فعالیت مشترک که بالطبع نیروی بیشتری رو به صحنه مبارزه با دشمن یعنی امپریالیسم و جمهوری اسلامی وارد می کنه و می تونه در این بستر با مبارزه ایئولوژیک و دامن زدن به مبارزه ایئولوژیک، با همه نگرش های نادرستی که مانع اتحاد نیروهای چپ و کمونیسته، این راه رو هموار کنه.»

روشن تر از این نمی شد فلسفه این سازمان را از روند تجسم انقلاب و وظایف پیشروان و طبقه کارگر ترسیم و بیان کرد. یعنی در نهایت «هر نیروی برنامه خودش را اعلام کنه و در جهت اون گام برداره» این همان اس و اساسی است که سنجری و رفقا موجودیت خود را بر آن بنا کرده و فعالیتهای خود را در راستایش برنامه ریزی میکنند. اصلی که تلاش می شد در خیلی از تعارفات و حاشیه پردازی ها و شعارهای توخالی و به همه بپرداز به غیر از خود و خواندن ده ها آیه یاس و سوره نامیدی، مستتر شده تا اینان مجبور به پاسخگوئی و کنکاش فکری بر سر بی اعتباری آن با منتقد و معترضی نباشند. همان امری که در اول ادعای آن را داشتیم و گفتیم که در فلسفه این رفقای تکرر و فریخته بحث و گفتگو و هماندیشی برای تدوین و تنظیم تنوری انقلاب امری خصوصی است که هر نیروی باید به تنهایی و در خود به ان بپردازد و تمام این نق و غر زدن بهانه ائی بیش نیست. دقیقاً همان چیزی که سنجری از قول این رفقا بیان میکند. وگرنه رفقا می توانند در این سی سال گذشته نام گروهی یا جمعی یا سازمان حزبی را به ما گوشزد کنند که شما با وجود برنامه های خصوصی سازمانتان نسبت به آنها احساس نزدیکی کرده و با «اتحاد عمل های مبارزاتی و فعالیت مشترک» سنگی را بر سر سنگ دیگر برای برپا ساختن ساختمان انقلاب نهاده باشید؟ این قایم موشک بازی ها برای چی و کی؟ مایلید دقیقتر شویم؟ مشکلی نیست و ببینم رفقا در ادامه چه تصویری را در آینده برای حفظ این اسطوره چریک فدائی در نظر گرفته اند یعنی دوران سرنوشت ساز انقلاب و نه انقلاب ۵۷ بلکه انقلابی که میخواهد این بار آگاهانه و هدفمند با اتکا به پرولتاریای ایران اقدام به کسب قدرت سیاسی و تشکیل دولت دهد. ببینیم این رفقا چه میگویند:

«در حین یک چنین فعالیت مشترک که بالطبع نیروی بیشتری رو به صحنه مبارزه با دشمن یعنی امپریالیسم و جمهوری اسلامی وارد می کنه و می تونه در این بستر با مبارزه ایئولوژیک و دامن زدن به مبارزه ایئولوژیک، با همه نگرش های نادرستی که مانع اتحاد نیروهای چپ و کمونیسته، این راه رو هموار کنه.»

اینجا صحبت بر سر کدام نیروی تازه نفسی که گویا در این سی سال غایب بوده و قرار است فردا به صحنه مبارزه با امپریالیسم و جمهوری اسلامی وارد شود؟ تنها نیروی غایب کمونیستها بودند که قتل و عامشان کردند ولی به کوری چشم دشمن هنوز زنده است و نفس میکشد و مبارزه میکند. ولی بهای سنگینی بابت آن پرداخت شد که این آشفته بازار و سگ جانی فرهنگ عقب افتاده فئودالی در تار و پود جنبش کمونیستی و کارگری فقط نمونه هائی از آن هستند. بعد با کی قرار است مبارزه ایئولوژیک بکنید که همین الان در جریان نباشد؟ تمام مباحثات که برای آن روز باقی گذاشتید دقیقاً دغدغه امروز ما و همچنین نشست کلن بوده و هست و به همین خاطر این رفقا تاکید کرده اند که دست هر رفیقی را که کمکی در این راه به آنها بکند به گرمی میفشارند. چرا کار امروز را به فردا موکول میکنید؟ ما هم میخواهیم که از نزدیک با این آلترناتیو و بدیل سوسیالیستی آشنا شویم و بدانیم که دولت کیست و چیست و چه وظایفی دارد و حزب چه کاره است و طبقه کجاست و چه میکند و مفاهیمی مانند دمکراسی و آزادی و دیکتاتوری در دنیای واقعی فردا چگونه است؟ این دغدغه هاست که این نشست از این به بعد باید داشته باشد و به گمانم که این نیروها از سر بیکاری دور هم جمع نشده اند.

فرض اینکه این تلاش هم به نتیجه نرسد. اینکه نتیجه فقط با اهداف از قبل پیش بینی شده تعریف میشود به گمانم قاعده درستی برای شناخت نیست و بسیاری از تغییر و تحولات رخ داده در پروسه بازتاب داده نمیشود، فرمال است و گمراه کننده و بر سر بسیاری از واقعیت عینی سرپوش میگذارد. گاهی راهی که طی شد و ظاهرآ به نتیجه نرسید یا به اهداف اولیه نرسید یا اهداف جدیدی پیدا کرد و حتی کاملاً از هم پاشید، بسیا پر بار تر و تأثیر گذار تر از خود نیل به هدف بوده که از فوایدش تمام جنبش بطور عام و هر کدام از این نیروها بطور خاص به تناسب شدت و فشردگی شرکتشان در این امر مشترک، از آن فیض برده و خواهند برد. این در حداقل آن و در بدبینانه ترین ورژن ممکنه. تازه این که خوب نیست تا ما بی صبرانه بیرون از گود انتظار مرگ جانی را بکشیم تا بعد با رخ دادن پیش بینی های علمی شیر یا خطی مان، به ریش بازماندگان آن مرحوم خندیده و بر زخمشان نمک بیاشام تا جگرمان حال آید. این رسم مرده خواران است نه یک نیروی کمونیستی که قواعد دیالکتیکی حرکت پدیده ها را میشناسد و از وحشت شکست خوردن پشت پوستر تفنگ پدرش قایم نمی شود و اگر ده بار دیگر هم زمین خورد، هی یاد گرفته و دوباره می ایستد.

سنجری از «دامن زدن به مبارزه ایئولوژیک با همه نگرش های نادرستی که مانع اتحاد نیروهای چپ و کمونیست» است، سخن میگوید یعنی در نهایت باز بقیه جنبشی که حاضر نیست نقد امروز را به نسبه فردا فروخته و منتظر ان روز بماند که پاسخ خود را باید از میلیشیای مسلح رفقا دریافت کند. تا بقول رفقا «این راه رو هموار کنه» یعنی راه مبارزه با «نگرشهای نادرستی که مانع اتحاد» هستند! اتحاد کی با کی؟ نیروهای کمونیستی و سوسیالیستی؟ این نیروها که همین حالا برای شما دعوت نامه رفیقانه فرستادند. مبارزه با این نگرش های نادرست یعنی مبارزه ایئولوژیک و تنوریک با حاملین این نگرشها و بالتبع یعنی بحث و گفتگو و هماندیشی و «هماهنگی نظری» با همین نیروهای موجود که از آنان فراری هستید. مگر

در پس مبارزه با نگرشهای نادرست باید چیز بیشتری از مبارزات نظری برای خود تجسم کرد!

نوشداروی دیگر چفخا- «اتحاد عمل موردی» چیست؟

در بخش دیگری از تزهای رهائی بخش این رفقا برای پاسخگویی به «الزامات» موجود به جنبش کمونیستی هشدار داده میشود که: «ما معتقد به این هستیم که در شرایط کنونی نیروهای چپ، نیروهای کمونیست، نیروهای انقلابی باید دست به اتحاد عملهای موردی بزنند در هر شهری و در هر کشوری که نیرو دارن بر روی مورد های مشخص با هم همکاری کنن و در جریان این همکاری هاست که اون معضلاتی که قاعدتا جلوی وحدت ها رو می گیره برجسته میشه و میشه باهاش برخورد کرد و اون رو از جلوی راه برداشت.» تاکید از من

پس تا حال روال کار اینگونه گذاشته شد که هر کسی برای خودش و با برنامه و راهکردهای خودش

اینک تبصره ای هم بدان اضافه شد. کد و نام رمز «**اتحاد عمل های موردی**»! خیلی خوب ولی این چی هست؟ رفقا میگویند یعنی «**بر روی مورد های مشخص با هم همکاری کنن**» همکاری بر سر موارد مشخص میدانید یعنی چی؟ یعنی همان اکسیون و تظاهرات و نشست و برخاستی که شما ما را بکرات از آن منع کرده بودید و سفارش داشتید که پرسوه «اتحاد واقعی» را با این وقت و انرژی تلف کردن ها عوضی بگیریم! چی شد که حال همان موارد مشخص مشروعیت پیدا کردن و حتی بعنوان داروی علاج دردهای جنبش معرفی میشوند؟ پاسخ ساده است. اینجا چریک فدائی پاسخگوی هیچ چیزی نیست و همانطور که خود گفته سازش خودش را در هر صورت خواهد زد. پس این نوشدارو هم چیزی نبود به جزء تبلیغ و ترویج اکسیونیسیم تحت نام «اتحاد واقعی».

گل بود و به سبزه نیز بیارست، **هر کس و هر نیروی برای خودش و با برنامه خودش و در نهایت اکسیونیسیم اشتراکی.** این هم یعنی همان حقیقت و پاسخی که از اول در این مصاحبه جستجو میکردیم.

نتیجه گیری

به گمانم اینک بعد از این ارزیابی میتوان به خود این اجازه را داد تا به سوال که در همان اول مطرح شد، پاسخ روشنی داد. به نظر من این رفقا بنا بر دیدگاههای خطی خود اصلاً تمایلی به اینگونه تلاشها و همکاریهای جمعی نداشته و بدنبال آن هم نمیگردند. سکتاریسم غالب بر این سازمان و تشکل تجسم و تصویری دیگری از چریک فدائی در روند انقلاب پرولتری در مخیله خود پروراند که در آن نه حزب کمونیست بلکه چریک فدائی ستاد سیاسی طبقه کارگر را تشکیل میدهد. چریکی که هنوز در نوسالژی تظاهرات انبوه سالهای ۵۸ و ۵۹ غوطه ور بوده و خواب خوش آن را برای ایران امروز و فردا میبیند. از دست دادن این تجسم و رویا یعنی نفی بیش از سه دهه اندیشه نادرستی که در تار و پود این تشکیلات ریشه دوانده و تمام برنامههای آنها بر آن استوار شده است. دیدی غیر کمونیستی و پرولتری که مجبور است در شرایط حساس و خطیر امروز که همه از جمله این رفقا را بفکر و تکاپو انداخته، حداقل برای اقناع یاران خود نیات اصلی خود را مینویسد بر رد فلسفه وحدت و مبارزه و همکاری با نیروهای جنبش کمونیستی و سوسیالیستی در پوشش بهانه سازی و شک و تردید و احتمال دارد و وو اعلام و از بیان حقیقت این امر طفره برد. به هر صورت انتخاب با این رفقا است و اینان به مثابه عضو و جزئی از جنبش کمونیستی ایران مانند بقیه بر سر گذر دیگری از حرکت مارپیچ تاریخ اجتماعی رسیده اند که همه ما را به مصاف طلبیده است. دیر یا زود همه ما باید برای کار امروزمان و در این گذرگاه مساعد ولی خطرناک، پاسخگو باشیم و در محکمه تاریخ به خود و زحمتگشان بازخواست پس دهیم.

زنده و پیروز باد انقلابات رهائی بخش سوسیالیستی پرولتاریا در سراسر جهان

راوی

هفدهم شهریور ۱۳۹۱